

اقتصاددان کلان به مثابه دانشمند و مهندس^۱

مترجمان: محمدباقر اسدی*، حامد طاهری**

چکیده

در این مقاله سعی بر این است تا یک تاریخچه مختصر از سیر آرا و عقاید مطرح در اقتصاد کلان همراه با یک ارزیابی کیفی از درک کنونی مفاهیم کلیدی آن ارائه شود. البته بررسی این نظرات می‌تواند بیانگر این واقعیت باشد که دو گونه اقتصاددان کلان و در نتیجه دو روایت متفاوت از اقتصاد کلان ممکن است وجود داشته باشد. یک گروه که اقتصاد کلان را یک حوزه مهندسی در نظر می‌گیرد و گروه دیگر که آن را جزء شاخه علوم می‌پندارد. هدف آنها که اقتصاد کلان را جزء گروه مهندسی می‌دانند، حل مسائل پیرامون جامعه است و برعکس هدف آنان که اقتصاد کلان را در چارچوب علوم تبیین می‌کنند، شناخت مبانی مشکلات اقتصادی دنیا و عملکردهای استوار بر آن است. در نتیجه تحقیقات اقتصاد کلان در پس این دو حوزه فکری متفاوت شکل پذیرفته است، در این زمینه می‌توان مشاهده کرد که اقتصاددانان کلان در دهه‌های پیشین بیشتر در صدد توسعه و ساخت ابزارهای تحلیلی و ارائه مبانی نظری برای ارتقاء علم اقتصاد کلان بودند. حال آنکه گروه دیگر از اقتصاد دانان کلان، تمایل زیادی به حل مسائل واقعی انسان‌ها در عمل داشتند. اما نکته قابل توجه آنکه این ابزارها و اصول در عرصه اجرا تأثیرات بسیار کمی در رفع مسائل روزمره مردم ایفا نمودند. لذا به نظر می‌رسد که تعامل پویا و سازنده بین این دو حوزه فکری برای بقای اقتصاد کلان در مواجهه با لایه‌های گوناگون مصائب جوامع انسانی ضروری باشد. اما بدیهی است که علی‌رغم وجود تفاوت‌های عمیق در بین این دو حوزه روشنفکری که در واقع منشعب از یک دانش با برداشت‌های گوناگون است، بالندگی و پیشرفت مداوم اقتصاد کلان بستگی تام به پذیرش نقش دوگانه آن به عنوان یک علم و یک حوزه مهندسی، در عرصه عمل دارد.

واژگان کلیدی: علم اقتصاد کلان، مهندس اقتصاد کلان، سیاست پولی، سیاست مالی، آموزش اقتصاد.

طبقه‌بندی JEL: B22, B41, E12, E13, E42, E50, E58.

۱. ترجمه‌ای است از:

Mankiw, N.G. (2006). The Macroeconomist as Scientist and Engineer. *Journal of Economic Perspectives*.;20(4):29-46

mb.asadi@cbi.ir

* محقق اداره حسابهای اقتصادی بانک مرکزی ج.ا.ا.

ha.taheri@cbi.ir

** بازرس اداره نظارت بر بانکها و موسسات اعتباری بانک مرکزی ج.ا.ا.

۱. مقدمه

اقتصاددانان تمایل دارند خود را به صورت یک دانشمند نشان دهند. من این مطلب را می‌دانم، چرا که خود در وضعیتی مشابه آن قرار داشته‌ام. هنگامی که برای دانشجویان دوره کارشناسی تدریس می‌کنم، به صورتی آگاهانه حوزه اقتصاد را به عنوان یک علم توصیف می‌کنم، بنابراین، هیچ دانشجویی دوره اقتصاد را با این تفکر شروع نمی‌کند که در میانه یک تلاش آکادمیک غیرمنعطف قرار گرفته است. ممکن است همکاران‌مان در دانشکده فیزیک نسبت به این موضوع که اقتصاددانان آنها را خویشاوندان نزدیک خود می‌دانند، کاملاً با دیده تمسخر بنگرند، ولی ما به مخاطب خود به سرعت گوشزد می‌کنیم که اقتصاددانان نظریه‌ها را با استفاده از ریاضیات مدل‌سازی و فرمول‌بندی می‌کنند، داده‌های زیادی را در مورد رفتار فردی و جمعی، گردآوری کرده و از بهترین و کامل‌ترین تکنیک‌های آماری برای رسیدن به نتایج تجربی عاری از تورش و ایدئولوژی (یا ما تمایل داریم که این چنین فکر کنیم)، استفاده می‌کنند.

گذرانیدن دو سال اخیر در واشنگتن به عنوان مشاور اقتصادی، در زمانی که اقتصاد امریکا در حال تلاش برای خروج از رکود بود، به من خاطر نشان کرد که حوزه اقتصاد کلان نه به عنوان یک علم، بلکه بیشتر به عنوان یک نوع دانش مهندسی متولد شده است. خداوند اقتصاددانان کلان را نه برای ارائه و آزمون نظریه‌های زیبا، بلکه برای حل مشکلات عملی و واقعی در جهان خلق کرده است. مشکلاتی که خداوند برای ما قرار داده است، به لحاظ بُعد و اندازه کوچک نیستند. در حقیقت مشکلی که سبب تولد و ظهور اقتصاد کلان شد- بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰- بحرانی اقتصادی در مقیاسی بی‌سابقه بود که طی آن، کاهش درآمدها و افزایش بیکاری به گونه‌ای بود که بدون اغراق تداوم و بقا سیستم سرمایه‌داری را به صورت جدی مورد تهدید قرار گرفت.

این گفتار به بیان تاریخچه اقتصاد کلان به همراه یک ارزیابی از هرآنچه در این مورد آموخته‌ایم، می‌پردازد. اعتقاد من این است که این شاخه از اقتصاد تحت تأثیر تلاش‌های دو دسته از اقتصاددانان کلان تکامل یافته است- دسته‌ای که اقتصاد کلان را نوعی مهندسی می‌دانند و دسته‌ای دیگر که آن را بیشتر از جنس علم ارزیابی می‌کنند. در حقیقت مهندسان پیش از هر چیز، به نوعی حلال مشکلات‌اند. در مقابل، هدف دانشمندان و عالمان این است که دریابند دنیا به چه شکل کار

می‌کند. بیشتر پژوهش‌های انجام شده توسط اقتصاددانان در طول زمان میان این دو دیدگاه در نوسان بوده است. در حالی که اقتصاددانان کلان اولیه مهندسانی بودند که در صدد حل مشکلات واقعی بودند، اقتصاددانان کلان در چند دهه اخیر بیشتر علاقه‌مند به توسعه ابزارهای تحلیلی و اصول نظری بوده‌اند؛ اما به هر حال، این اصول و ابزارها با این هدف ایجاد شده‌اند که بتوانند برای مقاصد کاربردی مورد استفاده قرار گیرند. همزمان با توسعه اقتصاد کلان، کنش و واکنش - برخی مواقع سازنده و برخی مواقع غیرسازنده- میان دانشمندان و مهندسان یک رخداد همیشگی بوده است. گسستگی اساسی میان علم و مهندسی اقتصاد کلان بایستی برای تمامی افراد فعال در این حوزه به عنوان یک حقیقت کم اهمیت در نظر گرفته شود.

برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم، ابتدا بایستی عنوان نمایم، در داستانی که نقل می‌کنم، شخصیت مثبت و منفی وجود ندارد. نه دانشمندان و نه مهندسان ادعای برتر بودن نسبت به یکدیگر ندارند. همچنین، در این داستان یکی متفکر عمیق و دیگری یک لوله‌کش ساده فکر نیست. اساتید علمی به‌نوعی در حل مسائل مهندسی بهتر از اساتید مهندس در حل مسائل نظری (علمی) نیستند. در هر دو زمینه، مسائل مرز دانش و نیز مسائل جدید و نوآورانه سخت‌ترین مشکلات و مسائل هستند. از آنجا که جهان هم نیازمند عالمان و هم مهندسان است، بنابراین، اقتصاددانان کلانی از هر دو گروه نیز مورد نیاز است؛ اما معتقدم در صورتی که اقتصاددانان کلان به این باور برسند که حوزه آنها دارای یک نقش دوگانه است، پیشرفت این شاخه از اقتصاد، منظم‌تر و پرمثمر خواهد بود.

۲. انقلاب کینزی

با وجود اینکه واژه "اقتصاد کلان" برای نخستین بار در دهه ۱۹۴۰ وارد متون آکادمیک شد، اما مباحث اقتصاد کلان نظیر تورم، بیکاری، رشد اقتصادی، سیکل تجاری و سیاست‌های پولی و مالی، توجه اقتصاددانان را برای مدت زمانی طولانی به خود مشغول نموده است. به عنوان مثال، دیوید هیوم^۱ (۱۷۲۵) در مورد اثرات بلندمدت و کوتاه‌مدت تزریق پول، در قرن هجدهم مطالبی را ارائه نموده است. تحلیل او به میزان قابل توجهی شبیه به آن چیزی است که می‌توان از یک اقتصاددان پولی مدرن یا

1. David Hume

یک کارشناس بانک مرکزی توقع داشت. در سال ۱۹۲۷ نیز آرتور پیگو^۱ در تلاش برای تشریح سیکل‌های تجاری کتابی با عنوان نوسانات صنعتی^۲ منتشر نمود. با وجود این تلاش‌ها، اقتصاد کلان به عنوان یک حوزه مشخص و فعال از علم اقتصاد، از میان سیاهی و تاریکی رکود بزرگ^۳ برخاست. در واقع، هیچ چیز مانند یک بحران نمی‌تواند سبب افزایش و تمرکز دقت شود.

رکود بزرگ تأثیر عمیقی بر افرادی که در آن دوران زندگی می‌کردند، بر جای گذاشت. در سال ۱۹۳۳ نرخ بیکاری در ایالات متحده به ۲۵ درصد رسید و تولید ناخالص داخلی (GDP) واقعی ۳۱ درصد کمتر از GDP سال ۱۹۲۹ بود. در واقع، در مقایسه با این سونامی، نوسانات بعدی دیگر در اقتصاد آمریکا را می‌توان به امواجی آرام در دریا تشبیه کرد. زندگی‌نامه‌های نوشته شده توسط اقتصاددانان برجسته در این حوزه مانند، لارنس کلاین^۴، فرانکو مودگیانی^۵، پل ساموئلسون^۶، رابرت سولو^۷ و جیمز توبین^۸ تأیید می‌کند که رکود بزرگ یک رویداد انگیزشی کلیدی در کارشان بوده است.^۹

کتاب نظریه عمومی^{۱۰} جان مینارد کینز^{۱۱} در میان مباحث حرفه‌ای در مورد اینکه چگونه باید این پیشرفت‌ها را درک نمود، یک نقطه عطف به حساب می‌آید. تمام این پنج برنده جایزه نوبل این تجربه را به صورت دست اول تأیید می‌کنند. به عنوان مثال، توبین واکنش‌ها در هاروارد (جایی که او اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰ را به عنوان دانشجو گذراند) را این‌گونه بیان می‌کند: «اعضای هیأت علمی قدیمی بیشتر مخالف بودند. اساتید جوان‌تر و دانشجویان تحصیلات تکمیلی که برای دانشجویان مقاطع پایین‌تر تدریس می‌کردند، در مورد کتاب کینز هیجان‌زده بودند». مطابق معمول، در آنجا نیز جوان‌ترها بیشتر از افراد مسن در مورد اثرات ایده‌های جدید، اشتیاق داشتند. در مجله‌های

-
1. Arthur Pigou
 2. Industrial Fluctuations
 3. Great Depression
 4. Lawrence Klein
 5. Franco Modigliani
 6. Paul Samuelson
 7. Robert Solow
 8. James Tobin
 9. Breit and Hirsch
 10. The General Theory
 11. John Maynard Keynes

اقتصادی دهه ۱۹۳۰ کینز و آلفرد مارشال^۱ بیش از هر اقتصاددان دیگری مورد ارجاع قرار گرفتند. در دهه ۱۹۴۰ نیز کینز پس از هیکس^۲ بیشترین ارجاع را دارا بود.^۳ این تأثیر سال‌ها ادامه یافت. کینز در دوره ۱۹۶۶-۱۹۸۶ نیز به لحاظ ارجاع در رده چهاردهم قرار گرفت، این امر در حالی است که او دو دهه پیش از شروع این دوره از دنیا رفته بود.^۴

انقلاب کینزی نه تنها پژوهش‌های اقتصادی بلکه آموزش اقتصاد را نیز تحت تأثیر قرار داد. کتاب درسی کلاسیک ساموئلسون با عنوان "اقتصاد" برای نخستین بار در سال ۱۹۴۸ منتشر شد. ساختار این کتاب درک ساموئلسون از آنچه یک متخصص بایستی به یک خواننده غیر متخصص عرضه کند، نشان می‌دهد. مباحث عرضه و تقاضا که امروزه در مرکزیت آموزش اقتصاد به دانشجویان تازه‌وارد قرار دارد، تا پیش از صفحه ۴۴۷ از یک کتاب ۶۰۸ صفحه‌ای معرفی نشده بودند. در این کتاب ابتدا مباحث اقتصاد کلان مانند ضریب تکاثر سیاست مالی و معمای خست مورد بحث قرار گرفته است. ساموئلسون در صفحه ۲۵۳ کتاب خود نوشته است که "هرچند این تحلیل توسط اقتصاددان انگلیسی جان مینارد کینز معرفی شده است ... امروزه اصول گسترده آن به صورت فزاینده‌ای مورد توافق اقتصاددانان تمام مکاتب فکری قرار گرفته است".

برای هر اقتصاددان مدرن، مطالعه کتاب نظریه عمومی تجربه‌ای هیجان‌انگیز و در عین حال ناامیدکننده است. از یک سوی، این کتاب کار یک ذهن بزرگ برای حل یک مشکل اجتماعی است که شدت و جریان آن غیرقابل انکار است. از سوی دیگر، اگرچه تحلیل‌های کتاب جامع و فراگیر بوده، ولی از دید منطقی چندان کامل به نظر نمی‌رسند. بسیاری از شاخه‌های تحلیل بدون پاسخ رها شده‌اند. خواننده پس از مطالعه این کتاب، این پرسش را مطرح می‌کند که دقیقاً کدام مدل اقتصادی تمام بخش‌های کتاب را به هم متصل می‌کند؟

بلافاصله پس از انتشار نظریه عمومی کینز، نسلی از اقتصاددانان کلان تلاش بسیاری را برای پاسخ دادن به این پرسش، از طریق گنجاندن دیدگاه‌های کینز در یک مدل ساده‌تر و مدون‌تر، آغاز

1. Alfred Marshall
2. Hicks
3. Quandt
4. Garfield

کردند. یکی از نخستین و تأثیرگذارترین تلاش‌ها، مدل IS-LM بود که توسط جان هیکس ۳۳ ساله در سال ۱۹۳۷ معرفی شد. سپس، فرانکو مودگلیانی ۲۶ ساله (۱۹۴۴) این مدل را به صورتی کامل‌تر توسعه داده و تشریح نمود. امروزه نیز مدل IS-LM، به عنوان تفسیر مباحث کینز، به صورت بسیار گسترده‌ای در کتاب‌های درسی اقتصاد کلان در سطح متوسط ارائه می‌شود. بسیاری از منتقدان کینزی مدل IS-LM بر این عقیده‌اند که این مدل دیدگاه‌های کینز در کتاب نظریه عمومی را بیش از حد ساده‌سازی می‌کند. هر چند ممکن است این ادعا تا حدودی درست باشد، اما هدف اصلی مدل IS-LM، ساده‌سازی مسیریابی از بحث است که دنبال کردن آنها در کتاب مشکل است. در هر صورت بایستی عنوان کرد که به‌طور کلی مرز میان ساده‌سازی و ساده‌سازی بیش از حد، چندان روشن نیست. در حالی که نظریه‌پردازانی مانند هیکس و مودگلیانی در حال توسعه مدل‌های کینزی مناسب برای تخته سیاه کلاس‌های درس بودند، متخصصان اقتصادسنجی مانند کلاین در حال کار کردن بر روی مدل‌های کاربردی‌تری بودند که هم با داده‌ها سازگار بوده و هم قابلیت استفاده در تحلیل‌های سیاستی را داشته باشند. با گذشت زمان و واقع‌گرایانه‌تر شدن کارهای صورت گرفته، مدل‌ها بزرگ‌تر شده و در نهایت شامل صدها متغیر و معادله شدند. در دهه ۱۹۶۰ مدل‌های رقیب بسیاری وجود داشت، که هر یک بر اساس نظریات کینزی‌های برجسته روز ساخته شده بودند. از این مدل‌ها می‌توان به مدل وارتون^۱ مربوط به کلاین، مدل DRI^۲ مربوط به اتو اکستین^۳ و مدل MPS^۴ مرتبط با آلبرت آندو^۵ و مودگلیانی اشاره نمود. این مدل‌ها به صورت گسترده‌ای برای پیش‌بینی و تحلیل سیاست‌ها به کار برده می‌شدند. مدل MPS برای سال‌ها توسط فدرال رزرو توسعه داده شد و سرانجام به شاکله اصلی مدل FRB/US تبدیل شد که هم اکنون نیز توسط کارکنان فدرال رزرو مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اگرچه این مدل‌ها در جزئیات با هم متفاوت بودند، با این وجود شباهت‌های آنها بیشتر از تفاوت‌هایشان نمایان بود. همه آنها اساساً دارای ساختاری کینزی بودند. در پس ذهن هر یک از

-
1. Wharton
 2. Data Resource INC
 3. Otto Eckstein
 4. MIT Penn-Social Science Research Council
 5. Albert Ando

سازنده‌های این مدل‌ها، همان مدل ساده‌ای قرار داشت که امروزه به دانشجویان لیسانس آموزش داده می‌شود: یک منحنی IS که شرایط و سیاست مالی را به اجزای GDP مرتبط می‌کند؛ یک منحنی LM که نرخ بهره را به عنوان قیمتی که عرضه و تقاضای پول را به تعادل می‌رساند، در نظر گرفته و تعیین می‌کند و سرانجام، نوعی از منحنی فیلیپس که چگونگی واکنش سطح قیمت‌ها به تغییرات در اقتصاد را در طول زمان نشان می‌دهد.

از دید علمی کتاب نظریه عمومی یک موفقیت بزرگ بود. انقلابی که این کتاب به وجود آورد، بسیاری از بهترین استعداد‌های جوان زمان خود را جذب نمود. ثمرات حیرت‌آور آنها راهی را برای درک نوسانات کوتاه‌مدت اقتصادی فراهم آورد. تحت تأثیر این وقایع، ساموئلسون (۱۹۸۸) یک خلاصه موجز را در این زمینه و با عنوان "انقلاب کینزی اثربخش‌ترین رویداد علم اقتصاد در قرن بیستم بود"، منتشر نمود. این اظهارات مورد پذیرش بسیاری از اقتصاددانان هم نسل او قرار گرفت.

انقلاب کینزی را نمی‌توان تنها به عنوان یک پیشرفت علمی درک نمود. در مفهوم گسترده‌تر، کینز و مدل‌سازان کینزی دارای یک دیدگاه مهندسی بودند. آنها تحت تأثیر وقایع دنیای واقعی قرار گرفته و سپس، به توسعه نظریه‌هایشان پرداختند و در عملیاتی کردن آن نیز بسیار هوشمندانه عمل نمودند. کینز تا زمان مرگش در سال ۱۹۴۶ به شدت مشغول ارائه پیشنهادات سیاستی بود. بسیاری از کینزین‌های آمریکایی نیز مشغول همین کار بودند. توبین، سولو و اکستین در طول دهه ۱۹۶۰ کارهای اکادمیک خود را رها کرده تا در شورای مشاوران اقتصادی^۱ فعالیت نمایند. قانون کاهش مالیات‌های کندی^۲ که سرانجام در ۱۹۶۴ تصویب شد، از بسیاری جهات نتیجه مستقیم اجماع در حال پیدایش کینزی و مدل‌های مرتبط با آن بود.

۳. نیوکلاسیک‌ها^۳ (کلاسیک‌های جدید)

در اواخر دهه ۱۹۶۰، رخنه‌هایی در اجماع کینزی در حال پیدایش بود. آن رخنه‌ها به شیارهایی تبدیل شد که سرانجام اجماع اقتصاد کلان را درهم ریخت و اطمینان به مدل‌های اقتصادسنجی رایج را از بین برد. در این زمان دیدگاه‌های نزدیک‌تر به کلاسیک‌ها بار دیگر در اقتصاد کلان در حال ظهور بود.

1. Council of Economic Advisers

2. The Kennedy Tax Cut

3. New Classic

نخستین موج اقتصاد کلاسیکی جدید، به پول‌گرایان^۱ مربوط می‌شد که بزرگترین طرفدار و مبشر آن میلتون فریدمن^۲ بود. کار اول فریدمن (۱۹۵۷) در خصوص فرضیه درآمد دائمی، به صورت مستقیم در مورد پول یا سیکل‌های تجاری نبود، اما به طور حتم مضامینی در مورد نظریه سیکل‌های تجاری در خود داشت. این کار در واقع یک واکنش تند به مبانی نظری تابع مصرف‌کنندگی بود که مهیاکننده اصول ضرایب تکاثر سیاست‌های مالی بوده و در مرکزیت نظریه کینز و تجویزهای سیاستی آن قرار داشت. مطابق نظریه فریدمن میل‌نهایی به مصرف از درآمد گذرا کوچک است، بنابراین، در قالب نظرات فریدمن اثرات سیاست مالی بر تعادل درآمد بسیار کمتر از آن چیزی بود که بسیاری از کینزین‌ها تصور می‌کردند.

کار فریدمن و شوارتز^۳ در سال ۱۹۶۳ با عنوان تاریخ پولی ایالات متحده^۴ که به طور مستقیم‌تری با سیکل‌های تجاری در ارتباط بود، نیز سبب تضعیف کامل اجماع کینزی شد. بسیاری از کینزین‌ها، اقتصاد را به صورت ذاتی ناپایدار و بی‌ثبات می‌دانستند که همواره از طریق خوی و خصلت حیوانی متغیر سرمایه‌گذاری تحریک شده و تحت تأثیر قرار می‌گرفت. فریدمن و شوارتز بیان داشتند که دلایل بی‌ثباتی اقتصادی را نه در فعالیت‌های بخش خصوصی بلکه باید در سیاست‌های پولی نادرست جستجو کرد. این بدین معناست که اگر سیاست‌گذاران بتوانند با دنبال کردن قواعد سیاستی ساده سبب ایجاد آسیب در اقتصاد نشوند، خود بایستی برای آنها نتیجه‌ای قانع‌کننده باشد.^۵ اگرچه قاعده پیشنهادی فریدمن در مورد رشد پایدار حجم پول امروزه، طرفداران کمی دارد، اما این قاعده دارای نقش اساسی و بنیادی در رژیم‌های هدف‌گذاری تورمی است که امروزه توسط بسیاری از بانک‌های مرکزی جهان اجرا می‌شود.

1. Monetarism
2. Milton Friedman
3. Schwartz
4. Monetary History of the United States

۵. بر اساس نظریات مکتب پولی، سیاست‌های پولی و مبتنی بر صلاح‌دید نه تنها در بلندمدت بر متغیرهای اقتصادی موثر نبوده، بلکه سبب ایجاد بی‌ثباتی در اقتصاد نیز می‌شوند. بنابراین، اگر بتوان با دنبال کردن یک سری قواعد سیاستی ساده برای سیاست‌های پولی از بروز این آسیب‌ها جلوگیری کرد، خود یک نتیجه قابل قبول خواهد بود. [مترجم]

خطابه ریاستی فریدمن^۱ در سال ۱۹۶۸ به انجمن اقتصادی آمریکا^۲ و نیز کاری منتشرشده از فلیس^۳ در همین سال، ضعیف‌ترین ارتباط در مدل کینزی یعنی بده-بستان میان بیکاری و تورم را که در قالب منحنی فیلیپس فرمول‌بندی شده بود، هدف قرار داد. می‌توان گفت که حداقل پس از ساموئلسون و سولو (۱۹۶۰) شکل‌هایی از منحنی فیلیپس تبدیل به بخشی از اجماع کینزی شده بود، هرچند که خود کینز این دیدگاه را مطرح نکرده بود. سولو^۴ و ساموئلسون به صورت نظری ضعف این ارتباط را درک کرده بودند و مقاله آنها نیز پر از هشدارهایی در این زمینه بود که چرا این بده - بستان در کوتاه‌مدت و بلندمدت می‌تواند متفاوت باشد؛ اما ادبیات اقتصادی شکل گرفته پس از آن به راحتی اخطارهای سولو و ساموئلسون را نادیده گرفتند. منحنی فیلیپس راهی ساده را برای تکمیل مدل کینزی فراهم آورد؛ چرا که این مدل همیشه در تشریح چرایی شکست قیمت‌ها در به تعادل رساندن بازارها و نیز چگونگی تعدیل سطح قیمت‌ها در طول زمان، با مشکل مواجه بود.

فریدمن تشریح کرد که چرا در بلندمدت - که در آن اصول کلاسیکی مصداق پیدا کرده و نیز پول خنثی است - بده - بستان میان تورم و بیکاری وجود نخواهد داشت. در واقع، بده - بستان در داده‌ها به این دلیل رخ می‌دهد که در کوتاه‌مدت معمولاً تورم غیر قابل پیش‌بینی است و تورم غیر قابل پیش‌بینی می‌تواند سبب کاهش بیکاری شود. تفسیر خاصی که فریدمن در این زمینه پیشنهاد داد، وجود توهم پولی بین مزدبگیران و کارگران بود. از دید توسعه اقتصاد کلان، مهم‌ترین کار این بود که فریدمن انتظارات را در مرکز توجه قرار داد.

این امر سبب مهیا کردن شرایط برای موج دوم اقتصاد کلاسیک جدید یا همان انقلاب انتظارات عقلایی^۵ شد. رابرت لوکاس^۶ در یک سری از مقالات بسیار مؤثر، مباحث فریدمن را توسعه داد. لوکاس در مقاله "ارزیابی سیاست مبتنی بر اقتصادسنجی: یک انتقاد"^۷ در سال ۱۹۷۶ بیان داشت که مدل‌های جریان اصلی کینزی برای تحلیل‌های سیاستی بی‌استفاده‌اند، چرا که این مدل‌ها انتظارات را

1. Friedman's Presidential Address
 2. American Economic Association
 3. Phelps
 4. Solow
 5. Rational Expectations
 6. Robert Lucas
 7. Econometric Policy Evaluation: A Critique

به صورت جدی در نظر نمی‌گیرند؛ به عنوان یک نتیجه، روابط تجربی برآورد شده‌ای که این مدل‌ها را می‌سازند در صورت اجرای یک سیاست جایگزین، بی‌ارزش خواهند بود. لوکاس (۱۹۷۳) همچنین، یک نظریه سیکل‌های تجاری را براساس فروض اطلاعات ناقص^۱، انتظارات عقلایی و تسویه بازار^۲ ارائه کرد. بر اساس این نظریه، سیاست پولی تنها زمانی سبب افزایش حجم اقتصاد می‌شود که مردم را غافلگیر کرده و آنها را در مورد قیمت‌های نسبی سردرگم نماید. بارو^۳ (۱۹۷۷) براساس شواهد نشان داد که این نظریه با داده‌های اقتصاد ایالات متحده آمریکا سازگار است. سارجنت^۴ و والاس^۵ (۱۹۷۵) نیز در این زمینه یک نکته کلیدی سیاستی را متذکر شدند: به دلیل اینکه نمی‌توان به صورت سیستماتیک و منظم افراد عقلایی را غافلگیر نمود، اجرای سیاست پولی منظم و سیستماتیک با هدف ایجاد ثبات در اقتصاد محکوم به شکست است.

سومین موج از اقتصاد کلاسیک جدید شامل نظریه‌های سیکل‌های تجاری واقعی از کیدلند^۶ و پرسکات^۷ (۱۹۸۲) و نیز لانگ^۸ و پلوسر^۹ (۱۹۸۳) است. همانند نظریه‌های فریدمن و لوکاس، این نظریات نیز بر اساس این فرض بنا نهاده شده‌اند که قیمت‌ها به سرعت تعدیل شده و بازارها را تسویه می‌کنند که در نظر گرفتن این فرض باعث ایجاد یک تفاوت و اختلاف شدید با نظریه کینز می‌شود؛ اما برخلاف پیشینیان نیوکلاسیکی، نظریه‌های سیکل‌های تجاری واقعی، هرگونه نقش سیاست پولی، پیش‌بینی نشده یا به هر شکل دیگر را در توضیح نوسانات اقتصادی نادیده می‌گیرد. در این نظریه‌ها تأکید اصلی بر نقش شوک‌های تصادفی در تکنولوژی و نیز جانشینی زمانی میان مصرف و فراغت است که از طریق القای این گونه شوک‌ها اتفاق می‌افتد.

در نتیجه سه موج اقتصاد نیوکلاسیکی، اقتصاد کلان به صورت فزاینده‌ای تقویت شده و به ابزارهای اقتصاد خرد مجهز شد. مدل‌های سیکل‌های تجاری واقعی مثال‌هایی واقعی و پویا از نظریه

-
1. Imperfect Information
 2. Market Clearing
 3. Barro
 4. Sargent
 5. Wallace
 6. Kydland
 7. Prescott
 8. Long
 9. Plosser

تبادل عمومی ارو- دبرو^۱ بودند. در واقع، این یکی از مهم‌ترین تأکيدات آنهاست. با گذشت زمان طرفداران این موج از این فرض که سیکل‌های تجاری در نتیجه فشارهای پولی به وجود می‌آیند عقب‌نشینی کرده و بیشتر بر ابعاد روش شناختی این کار تأکید کردند. امروزه بسیاری از اقتصاددانان کلان برآمده از مکتب کلاسیک جدید از پذیرش فرض کینزی قیمت‌های چسبیده خوشحال‌اند، چرا که این فرض در یک مدل قوی و مناسب که بازیگران اقتصادی آن عقلایی و آینده‌نگرند، به کار گرفته شده است. به دلیل این تغییر در تأکید، واژه‌شناسی اقتصادکلان تکامل یافته و امروزه این مجموعه نظری از کار با عنوان "نظریه تبادل عمومی تصادفی پویا"^۲ شناخته می‌شود؛ اما من در حال ادامه این داستان هستم.

از زمانی که سه جریان نیوکلاسیکی دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شروع شده است، یکی از اهداف آنها به چالش کشیدن مدل‌های اقتصاد کلان کینزی هم از جنبه علمی و هم از جنبه مهندسی بوده است. سارجنت و لوکاس در مقاله "اقتصاد کلان پس از کینز"^۳ در سال ۱۹۷۹ چنین بیان می‌کنند: "از دید سیاست (گذاری)، واقعیت این است که توصیه‌های سیاستی کینزی از دید علمی پایه و اساس قابل قبول‌تری از توصیه‌های سیاستی اقتصاددانان غیر کینزی (یا در این مورد غیر اقتصاددانان) ندارند." هرچند سارجنت و لوکاس فکر می‌کردند که مهندسی کینزی بر اساس یک علم ناکامل است، اما این نکته را نیز می‌دانستند که مکتب کلاسیک جدید^۴ هنوز دارای مدلی نیست که آماده ورود به واشنگتن باشد: "ما بهترین مدل‌های تبادل عمومی موجود در شرایط حاضر را به عنوان الگویی اولیه از مدل‌هایی می‌دانیم که امیدواریم استفاده عملی در فرمول‌بندی و اجرای سیاست‌های اقتصادی داشته باشند". آنها همچنین، بیان می‌دارند در صورتی که خوش‌شانس باشیم چنین مدل‌هایی در ده سال آینده در دسترس خواهند بود. بعداً به این پرسش برمی‌گردم که آیا این امر همچنان که آنها آرزو داشتند، به وقوع پیوست یا خیر.

-
1. Arrow-Debreu
 2. Dynamic Stochastic General Equilibrium Theory
 3. After Keynesian Macroeconomics
 4. Circa.(1979).

همچنان که از این نقل قول‌ها برمی‌آید، کسانی که خود را متعلق به مکتب کلاسیک جدید می‌دانند در مورد اهدافشان شرمند نبوده و در مورد حد غایی کار خود نیز بسیار فروتن بوده‌اند. لوکاس حتی اظهارنظر بسیار رک‌تری را در مقاله "مرگ اقتصاد کینزی" در سال ۱۹۸۰ ارائه کرد: "اقتصاددانان زیر چهل سال دوست ندارند خودشان یا کارهای‌شان را در زمره کینزی‌ها بدانند. در واقع، افراد حتی از این که کینزی خوانده شوند حالت دفاعی به خود می‌گیرند. در سمینارهای پژوهشی، دیگر نظریه‌پردازی در حوزه اقتصاد کینزی جدی گرفته نمی‌شود؛ در این هنگام مخاطبان به پیچ کردن و تمسخر کردن می‌پردازند". اما همزمان با اینکه لوکاس با خوشحالی در حال تکریم و نوشتن یادبودی برای اقتصاد کینزی بود، علم اقتصاد در حال خوش‌آمدگویی به نسل تازه‌ای از اقتصاددانان کینزی جدید بود.

۴. کینزین‌های جدید

اقتصاددانانی که رویکرد کینزی را برای توضیح سیکل‌های تجاری می‌پسندیدند، برای مدت طولانی با اصول اقتصاد خرد مشکل داشتند. در واقع، مقاله ۱۹۴۶ کلاین به عنوان یکی از نخستین کارهایی که از واژه اقتصاد کلان استفاده کرده است، به این صورت شروع می‌شود: "ارتباط موجود میان بسیاری از مدل‌های جدید ریاضی از رفتار کلان اقتصاد، به‌ویژه نظریه‌های سیکل‌های تجاری، با رفتار بنگاه‌ها یا خانوارهایی که بایستی اساس این نظریه‌های کلان را شکل دهد، بسیار ضعیف است". بسیاری از اقتصاددانان مدرن تا حدودی کلاسیک هستند. همه ما به دانشجویانمان در مورد بهینه‌سازی، تعادل و کارایی بازار آموزش می‌دهیم. از زمانی که اقتصاد کلان به عنوان شاخه‌ای جدید از اقتصاد معرفی شده است، این مطلب که چگونه می‌توان دو دیدگاه اقتصادی (یکی بر اساس دست نامرئی آدام اسمیت^۱ و منحنی‌های عرضه و تقاضای مارشال^۲ و دیگری بر اساس تحلیل کینز از اقتصادی که از پایین بودن تقاضای کل رنج می‌برد) را با یکدیگر وفق داد، تبدیل به یک پرسش عمیق و آزاردهنده شده است.

1. Adam Smith

2. Alfred Marshall

کینزی‌ها اولیه، مانند ساموئلسون، مودگلیانی و توبین^۱ تصور می‌کردند که این دیدگاه‌ها را در چیزی که بعضاً «سنتز نئوکلاسیکی- کینزی» نامیده می‌شود، با هم آشتی داده‌اند. این اقتصاددانان معتقد بودند که نظریه کلاسیک آدام اسمیت و مارشال در بلندمدت صادق بوده، اما مطابق با نظر کینز، دست نامرئی در کوتاه‌مدت صادق نخواهد بود. افق زمانی از این نظر اهمیت پیدا می‌کند که برخی از قیمت‌ها (به‌ویژه قیمت نیروی کار) در طول زمان دیرتر تعدیل می‌شوند. کینزی‌های اولیه معتقد بودند که مدل‌های کلاسیک، تعادل را به سمت نقطه‌ای که اقتصاد به آن سمت در حرکت است، توصیف می‌کنند، اما مدل‌های کینزی، در هر لحظه از زمان که قیمت‌ها به صورت معقولانه از پیش تعیین شده‌اند، توصیف بهتری از اقتصاد را ارائه می‌دهند.

هر چند سنتز نئوکلاسیکی- کینزی دارای ارتباطات منطقی است، اما این سنتز نیز مبهم و ناکامل است. در حالی که اقتصاددانان نئوکلاسیک این سنتز را رد کرده، و صحبت از یک شروع دوباره می‌کردند، اقتصاددانان کینزی بر این عقیده بودند که در این سنتز دستاوردهای زیادی وجود دارد که بایستی حفظ شود. هدف آنها استفاده از ابزارهای اقتصاد خرد برای افزایش دقت در اجماع شکننده حاصل شده توسط کینزی‌های اولیه بود. سنتز نئوکلاسیکی- کینزی مانند یک ساختمان کهنه متعلق به دهه ۱۹۴۰ بود که کلاسیک‌های جدید به عنوان یک سیستم خارج از رده به آن نگاه می‌کردند که می‌بایست فرو ریخته شود، در حالی که کینزین‌های جدید این آثار باستانی را ستایش کرده و آن را به عنوان یک فرصت برای تجدید قوا می‌دانستند.

نخستین موجی از پژوهش که بتوان به درستی آن را کینزی جدید نامید، کارهایی در مورد عدم تعادل عمومی^۲ است (بارو و گروسمن^۳ ۱۹۷۱، مالین وود^۴ ۱۹۷۷). این نظریه‌ها در صدد استفاده از ابزارهای تحلیل تعادل عمومی برای درک چگونگی تخصیص منابع در شرایط عدم تسویه بازارها بودند. در این مدل‌ها دستمزدها و قیمت‌ها داده شده فرض شده‌اند. تمرکز بر روی این قضیه بود که عدم تسویه یک بازار چگونه عرضه و تقاضا را در بازارهای مرتبط متأثر می‌سازد. بر اساس این نظریه،

-
1. Tobin
 2. General Disequilibrium
 3. Grossman
 4. Malinvaud

بسته به اینکه در یک اقتصاد چه بازارهایی دارای اضافه عرضه و کدام یک دارای اضافه تقاضا هستند، یکی از چند رژیم مختلف می‌تواند حاکم باشد. جذاب‌ترین رژیم (بهترین مدلی که در شرایط رکود اقتصادی می‌توان مشاهده کرد)، رژیم کینزی خوانده می‌شود که در آن هم بازار کالاها و هم بازار نیروی کار دارای اضافه عرضه‌اند. در رژیم کینزی، بیکاری به این دلیل زیاد می‌شود که تقاضای نیروی کار در قیمت‌های موجود بسیار کمتر از سطح اشتغال کامل است؛ در این حالت تقاضای نیروی کار نیز به این دلیل پایین است که بنگاه‌ها نمی‌توانند هر چه را که می‌خواهند، در قیمت‌های موجود به فروش برسانند. از سوی دیگر، به دلیل بیکاربودن بسیاری از مشتریان، تقاضا برای تولیدات بنگاه‌ها ناکافی است. در این شرایط به دلیل وجود سیکل معیوب تقاضا، رکود و کساد می‌وجود می‌آید، بنابراین، در این حالت یک تحرک در تقاضا می‌تواند اثرات تکاثری به دنبال داشته باشد.

هدف موج دوم از اقتصاددانان کینزی جدید، پیدا کردن راهی برای به‌کارگیری انتظارات عقلایی در مدل‌هایی بدون فرض تسویه بازارها بود. این موج، با نشان دادن اینکه حتی با در نظر گرفتن انتظارات عقلایی نیز سیاست پولی سیستماتیک می‌تواند به صورت بالقوه اقتصاد را به تعادل برساند، از جهاتی در حال پاسخگویی به نتایج ارائه شده توسط سارجنت و والاس در مورد عدم کارایی سیاست پولی بود (فیشر ۱۹۷۷). در واقع، این شاخه از کار با خواست و آرزوی یافتن یک مدل واقع‌بینانه و عملی از پویایی‌های تورم‌پشتیانی می‌شد (تیلور ۱۹۸۰)، ولی پاشنه آشیل این کار در مفروض گرفتن نوعی از قراردادهای نیروی کار بود که هرچند در محیط واقعی توجیه‌پذیر به نظر می‌رسید، اما به دشواری با اصول اقتصاد خرد همخوانی داشت.

با توجه به آنکه قسمت اصلی ادبیات کینزی براساس این فرض استوار است که دیدگاه تسویه بازارها از طریق تعدیل قیمت‌ها و دستمزدها با شکست مواجه شده است، بنابراین، موج سوم از پژوهش‌های کینزی جدید معطوف بدان بود که چرایی عدم تسویه بازارها را تحلیل و مشخص نماید. در این راستا فرضیه‌های مختلفی مطرح شده است: اینکه بنگاه‌ها در زمانی که قیمت‌ها را تغییر می‌دهند با هزینه منو^۱ روبه‌رو هستند؛ اینکه بنگاه‌ها به کارگران خود دستمزدهای کارا^۲ در سطحی

1. Menu Cost

2. Efficiency Wages

بالتر از سطح تسویه بازار کار پرداخت می‌کنند تا کارایی کارگران را افزایش دهند؛ و اینکه تعیین‌کنندگان قیمت و دستمزد از حالت عقلایی کامل به دور هستند. منکیو^۱ (۱۹۸۵) و اکرلوف^۲ و یلن^۳ (۱۹۸۵) بیان داشتند در زمانی‌هایی که بنگاه‌ها دارای قدرت بازار باشند، تفاوت بسیاری میان محاسبات هزینه- فایده خصوصی و اجتماعی مرتبط با تعدیل قیمت وجود دارد، به نحوی که یک تعادل قیمت چسبنده می‌تواند از دید خصوصی عقلایی (یا نزدیک به عقلایی) باشد، در حالی که از دید اجتماعی بسیار پُر هزینه تلقی می‌شود. بلانچارد^۴ و کیوتاکي^۵ (۱۹۸۷) نشان دادند که بخشی از این اختلاف میان انگیزه‌های خصوصی و اجتماعی به دلیل اثرات خارجی تقاضای کل است: زمانی که بنگاهی قیمتش را کاهش می‌دهد، این امر حجم واقعی پول را افزایش داده و در نتیجه، تقاضا برای تولیدات بنگاه‌های دیگر افزایش پیدا می‌کند. بال^۶ و رومر^۷ (۱۹۹۰) نشان دادند که رابطه تکاملی قوی میان قیمت‌های چسبنده اسمی و واقعی وجود دارد، به این ترتیب که هرگونه گرایش برای اجتناب از تغییرات قیمت‌های نسبی، عدم تحرک قیمت‌های اسمی را تشدید خواهد نمود.

با نگاهی به گذشته می‌توان دید که حتی برای کسانی که بر روی دیدگاه‌های مختلف کینزی جدید کار می‌کردند نیز این دیدگاه‌ها بسیار بیش از آنچه در گذشته به نظر می‌رسید با هم مرتبط و مکمل بودند. به عنوان مثال، هم‌اکنون به کارهای اولیه در مورد نظریه‌های عدم تعادل عمومی به عنوان یک کار بی‌نتیجه و ناتمام نگاه می‌شود، زیرا که این شاخه از پژوهش با فرض وجود قیمت‌های از پیش تعیین شده، نهال مرگ خود را کاشت. در واقع، این شاخه از کار به ندرت در فهرست متون امروزی مشاهده می‌شود. هم‌اکنون نیز می‌توان تکامل ایده‌های مشابه را در مورد چگونگی عملکرد اقتصاد در زمان‌هایی که قیمت‌ها برای متعادل کردن عرضه و تقاضا با سرعت تغییر نمی‌کنند، مشاهده کرد.

-
1. Mankiw
 2. Akerlof
 3. Yellen
 4. Blanchard
 5. Kiyotaki
 6. Ball
 7. Romer

به عنوان مثال، یک رابطه جالب میان اولین و سومین موج اقتصاد کینزی جدید وجود دارد که به ندرت مورد توجه قرار گرفته است. به طور خاص، می‌توان سومین موج اقتصاد نیوکینزی را به عنوان مرکزیت رژیم کینزی که در موج اول مورد تأکید قرار داده شد، در نظر گرفت. هنگامی که بنگاه‌ها قدرت بازار دارند، قیمت‌های‌شان را در بالای هزینه نهایی تعیین می‌کنند، بنابراین، همیشه تمایل دارند که مقادیر بیشتری را در قیمت‌های موجود به فروش برسانند. به عبارت بهتر، هنگامی که همه بنگاه‌ها درجاتی از قدرت بازار را دارند، در تمام بازارهای کالا اضافه عرضه شکل خواهد گرفت. این نظریه از بازارهای کالا اغلب با نظریه بازار کار با دستمزدهای بالاتر از تعادل مانند مدل دستمزد کارا ترکیب می‌شود. در این وضعیت، یک رژیم کینزی که در آن اضافه عرضه به کل اقتصاد تعمیم داده شده است، فقط یک "خروجی ممکن" برای اقتصاد نیست، بلکه معمول‌ترین حالت است.

به عقیده من، این سه موج از پژوهش‌های کینزی جدید سبب شکل‌گیری یک نظریه منسجم مبتنی بر مفاهیم اقتصاد خرد، برای نشان دادن شکست دست نامرئی در پدیده‌های اقتصاد کلان کوتاه‌مدت شده‌است. در نتیجه این کارها می‌توان درک کرد که بازارها در زمان چسبندگی قیمت‌ها چگونه عمل می‌کنند، نقشی که انتظارات بازی می‌کنند چیست و انگیزه‌های تعیین‌کنندگان قیمت در تغییر یا عدم تغییر قیمت‌ها کدام است. از دید علمی موفقیت‌های بسیاری در این شاخه از پژوهش به دست آمده است (البته به عنوان یک عضو از این جریان نمی‌توانم ادعا نمایم که این قضاوت کاملاً بی‌طرفانه است). این کار را نمی‌توان انقلابی در اقتصاد تلقی نمود و هدف آن نیز انقلاب نبوده است. در عوض می‌توان آن را اقدامی ضد انقلابی ارزیابی نمود. هدف این جریان علمی دفاع از ماهیت و جوهر سنتز نئوکلاسیکی - کینزی در مقابل تهاجمات و انتقادات کلاسیک‌های جدید بوده است.

اما آیا این شاخه از پژوهش‌ها از دید مهندسی هم موفق بوده است؟ آیا این کار در تجهیز سیاست‌گذاران به ابزارهای سیاستی بهتر برای غلبه بر سیکل‌های تجاری موفقیت آمیز ارزیابی می‌شود؟ بایستی اظهار داشت که پاسخ این پرسش کمتر مثبت است (در بخش‌های بعدی به این موضوع اشاره محدودی خواهم داشت).

اما بایستی در نظر داشت که اقتصاددانان کینزی جدید به طور ذاتی بیشتر تمایل داشتند که مهندسان اقتصاد کلان باشند تا اینکه مطابق با سنت کلاسیک جدید کار کنند. در میان رهبران مکتب

کلاسیک جدید هیچ کس (البته تا آنجا که اطلاع دارم) دانشگاه را به منظور اشتغال در یک سمت مهم در بخش عمومی ترک نکرده است. در عوض، جنبش کینزی جدید همانند نسل‌های پیشین اقتصاددانان کینزی، سرشار از کسانی است که استقرار در برج عاج دانشگاه را با اشتغال و کار در پایتخت کشور مبادله کرده‌اند. در این مورد می‌توان به استنلی فیشر، لری سامرز، جوزف استیگلیتز، جانت یلن، جان تیلور، ریچارد کلاریدا، بن برنانکی و خود من اشاره نمود. چهار نفر اول از این اقتصاددانان در دوره بیل کلینتون و چهار نفر بعدی در دوره بوش به واشنگتن آمدند. گفتنی است که مرزبندی میان اقتصاددانان کلاسیک جدید و کینزی جدید اساساً یک مرزبندی میان چپ و راست سیاسی نیست. در واقع، این مرزبندی، یک مرزبندی میان دانشمندان محض و اقتصاددانان مهندسان است.

۵. جنگ و گریز

هرچند بررسی نظریه و تجربیات رشد اقتصادی بلندمدت فراتر از دامنه این مقاله است، اما خالی از لطف نیست که اشاره شود که این موضوعات بخش اصلی توجه اقتصاددانان کلان را در دهه ۱۹۹۰ به خود مشغول نمود. این شاخه توجه چندانی را به نوسانات کوتاه‌مدت (نوساناتی که اقتصاد کلان را از زمان تولد خود در نیم قرن پیش تحت سیطره خود درآورده است) معطوف نکرده است.

دلایل بسیاری برای ظهور نظریه‌های رشد به عنوان یک شاخه مهم از اقتصاد کلان وجود دارد. اول اینکه یک سری از مقالات تأثیرگذار از پل رومر (۱۹۸۶) و دیگران، ایده‌ها و ابزارهای جدیدی را برای تحلیل دلایل اختلاف شدید میان کشورهای غنی و فقیر که مطمئناً یکی از مهم‌ترین موضوعات اقتصاد است، فراهم آورد. دوم اینکه پس از فراهم شدن داده‌های جدید برای کشورهای مختلف، امکان آزمون سیستماتیک معتبر بودن نظریات جایگزین نیز فراهم شد (سامرز و هستون ۱۹۹۱). سوم اینکه اقتصاد آمریکا در دهه ۱۹۹۰ طولانی‌ترین رشد خود در تاریخ را تجربه نمود. همان‌گونه که کینزی‌های اولیه به دلیل ارتباط با موضوع سلامت اقتصاد کشور به این رشته جذب شده بودند، وضعیت اقتصادی دهه ۱۹۹۰ نیز به این نسل از دانشجویان اقتصاد نشان داد که سیکل‌های تجاری دیگر یک مشکل عملی اصلی در اقتصاد تلقی نمی‌شود.

در مورد چرایی تمایل جریان غالب اقتصاد کلان دهه ۱۹۹۰ به مطالعه مفاهیم بلندمدت در مقایسه با مفاهیم کوتاه‌مدت، یک دلیل چهارم و البته آزردهنده‌تری نیز وجود دارد و آن تنش میان

جهان‌بینی کلاسیک‌های جدید و کینزین‌های جدید بوده است. در حالی که لوکاس به عنوان رهبر اقتصاددانان کلاسیک جدید اعلان می‌کرد که "مردم نظریه‌پردازی کینزی را دیگر جدی نمی‌گیرند"، رهبران کینزی نیز همزمان در حال پاسخگویی به همکاران کلاسیک جدید خود بودند. سولو در خطابه نیوکلاسیکی خود در ۱۹۸۰ از عبارت "محدودیت‌های احمقانه" برای عدم پذیرش فرض چسبندگی قیمت‌ها و دستمزدها^۱ و نیز امکان عدم تسویه بازارها، توسط اقتصاددانان کلاسیک جدید استفاده کرد. او گفت: «به یاد دارم در جایی خواندم که هنوز مشخص نشده است که زرافه چگونه خون کافی را به مغز خود پمپ می‌کند؛ اما سخت است که بتوان تصور کرد که کسی نتیجه‌گیری کند که زرافه دارای یک گردن دراز نیست».

چند سال بعد لوکاس در یک مصاحبه با آرجو کلامر (۱۹۸۴) بیان داشت، تصور نمی‌کنم که سولو، هرگز تلاش کرده باشد که غیر جوک گفتن، به صورت جدی با هر یک از این مسائل درگیر شده باشد. سولو نیز در مصاحبه خود در همان شماره در مورد عدم تمایل خود به اشتغال و مباحثه با اقتصاددانان کلاسیک جدید بیان می‌دارد که: "فرض کنید که کسی در جای شما نشسته و ادعا می‌کند که ناپلئون بناپارت است. آخرین چیزی که می‌خواهم انجام دهم این است که در خصوص مباحث فنی و تاکتیک‌های سواره نظام در جنگ آسترلیز شرکت نمایم؛ چرا که اگر آن کار را انجام دهم به طور ضمنی در این بازی شرکت کرده‌ام که او ناپلئون بناپارت است".

تا حدودی می‌توان گفت که این جدل بیانگر دیدگاه‌های متفاوت رهبران در مورد اهداف رشته اقتصاد است. به نظر می‌رسد که لوکاس از اینکه سولو دقت تحلیلی بیشتر اقتصاد کلان کلاسیک جدید را درک نمی‌کند، راضی نیست. سولو نیز از اینکه لوکاس غیر واقعی بودن فرض تسویه بازارهای خود را درک نمی‌کند، شکایت دارد. هر یک از آنها نکته‌ای دارند. از دیدگاه علمی، دقت بیشتری که مدل‌های کلاسیک جدید ارائه می‌دهند، جذابیت بیشتری دارد؛ اما از دیدگاه مهندسی، به نظر می‌رسد که هزینه این دقت اضافه بسیار زیاد است.

اینکه من در مورد ماهیت این جدل بحث می‌کنم، نه تنها به دلیل این است که این کار تنش میان دانشمندان و مهندسان را منعکس می‌کند، بلکه همچنین به دلیل اینکه این کار به تشریح

انتخاب‌های انجام‌شده توسط نسل بعدی از اقتصاددانان کمک می‌کند. چنین سخنان تندی میان نخبگان دو طیف توجهات را به خود جلب می‌کند (به همان صورتی که مشتریان یک بار حول یک مسابقه مچ‌اندازی جمع شده و بر روی هر کدام از طرفین شرط‌بندی می‌کنند). اما این کار به صلاح شاخه اقتصاد کلان نبوده است. مطابق انتظار، اقتصاددانان جوان ضمن عدم طرفداری از هر یک از طرفین، از توجه به نوسانات اقتصادی در پژوهش‌های خود دوری گزیده و تمرکز خود را به موضوعات دیگر معطوف کرده‌اند.

۶. سنتز جدید یا آتش‌بس موقت؟

یک حکایت قدیمی بیان می‌دارد که علم از یک تشییع جنازه به تشییع جنازه بعدی پیشرفت می‌کند. امروزه به دلیل مزایای افزایش امید به زندگی، درست‌تر است بگوییم (اگرچه با وضوح کمتر) که علم از یک بازنشستگی به بازنشستگی دیگر پیشرفت می‌کند. در حالی که نسل مسن‌تر رهبران اقتصاد کلان بازنشسته شده یا نزدیک بازنشستگی بودند، با نسلی جوان‌تر و متمدن‌تر از اقتصاددانان کلان، جایگزین شدند. همزمان، یک اجماع جدید در مورد بهترین راه برای درک نوسانات اقتصادی ظهور کرده است. ماروین گودفرد و رابرت کینگ^۱ (۱۹۹۷) این اجماع را سنتز نئوکلاسیکی جدید^۲ نامیدند. مدل مورد بحث در این سنتز به صورت گسترده‌ای در پژوهش‌های مرتبط با سیاست‌گذاری پولی به کار گرفته شده است.^۳ بزرگترین تلقی از این سنتز جدید، مقاله برجسته و ماندگار مایکل وودفورد^۴ (۲۰۰۳) در این زمینه است.

همانند سنتز نئوکلاسیکی - کینزی نسل پیشین، سنتز جدید نیز در تلاش است تا نقاط قوت رویکردهای رقیب را با هم ترکیب نماید. این سنتز از مدل‌های کلاسیک جدید، ابزارهای نظریه تعادل عمومی تصادفی پویا را مورد استفاده قرار داده است. ترجیحات، محدودیت‌ها و بهینه‌سازی، نقطه آغازین بحث در این مدل‌ها بوده و تحلیل‌های ارائه شده در این مدل‌ها بر مبنای اصول اقتصاد خرد پایه‌گذاری شده است. از مدل‌های کینزی جدید نیز چسبندگی دستمزدهای اسمی به عاریه گرفته

1. Marvin Goodfriend & Robert King

2. The New Neoclassical Synthesis

3. Clarida, Gali, & Gertler, McCallum & Nelson

4. Michael Woodford

شده، تا از آن برای توضیح چرایی وجود اثرات واقعی سیاست‌های پولی در کوتاه‌مدت استفاده شود. معمول‌ترین رویکرد در این مدل‌ها آن است که بنگاه‌ها در یک محیط رقابت انحصاری کار می‌کنند و قیمت‌ها را به طور متناوب تغییر می‌دهند، بنابراین، قیمت‌ها به صورت پویا در مدل ظاهر می‌شود که گاهی آن را منحنی فیلیپس کینزی جدید می‌نامند. بن‌مایه این سنتز بیان این دیدگاه است که اقتصاد یک سیستم تعادل عمومی پویاست که به دلیل وجود قیمت‌های چسبنده (و شاید بسیاری دیگر از نقایص بازار) از وضعیت بهینه پارتو به دور است.

بسیاری از طرفداران این مدل تلاش دارند تا ظهور این اجماع را به عنوان یک پیشرفت بزرگ در عرصه اقتصاد توصیف نمایند. اگرچه این اجماع از برخی جنبه‌ها یک پیشرفت بزرگ محسوب می‌شود، اما از جهاتی نیز کمتر موفق بوده است. شاید نتوان آنچه را که تاکنون رخ داده است کاملاً یک سنتز کامل نامید، چرا که آتش‌بس میان نخبگان با یک عقب‌نشینی موقت از سوی هر دو طرف همراه بوده است. در این شرایط هم کلاسیک‌های جدید و هم کینزی‌های جدید می‌توانند با نادیده گرفتن مبارزه عمیقی که در ظاهر قابل مشاهده نیست، ادعای درجه‌ای از پیروزی را در این سنتز جدید داشته باشند.

مرکزیت و قلب این سنتز جدید (یک سیستم تعادل عمومی دینامیک با قیمت‌ها و دستمزدهای اسمی چسبنده) به یقین همان چیزی است که می‌توان آن را در مدل‌های کینزی اولیه جستجو نمود. به عنوان مثال، هیکس مدل IS-LM را به منظور پیاده‌کردن ایده‌های کینز در قالب تعادل عمومی پیشنهاد داد (یادآوری می‌شود که هیکس به همراه کنت آرو^۱، جایزه نوبل ۱۹۷۲ را برای معرفی نظریه تعادل عمومی دریافت نمود). کلاین، مودگلیانی و مدل‌سازهای دیگر، در تلاش بودند که سیستم تعادل عمومی را با داده‌های اقتصادی فرمول‌بندی نمایند تا بتوانند سیاست‌گذاری‌های بهتری را ارائه کنند. به عنوان یک دستاورد، بایستی گفت که سنتز جدید، دستورکار پژوهشی را که علم اقتصاد کلان همراه با ظهور کلاسیک‌های جدید در دهه ۱۹۷۰ رها کرده بود، بار دیگر احیا نموده است.

1. Kenneth Arrow

در این میان روشن است که اقتصاددانان کلاسیک جدید بیش از آنچه توانسته‌اند عرضه کنند، وعده داده‌اند. هدف صریح آنها از ابتدا رهاکردن و حذف نظریه‌پردازی کینزی و جایگزین کردن آن با مدل‌های تسویه بازاری بوده است که به راحتی با داده‌ها سازگار شده و برای تحلیل سیاست‌ها مورد استفاده قرار گیرند. از این منظر، جنبش کلاسیک جدید با شکست مواجه شده است. در عوض، کلاسیک‌های جدید کمک زیادی به توسعه ابزارهای تحلیلی کرده‌اند که هم‌اکنون برای توسعه نسل دیگری از مدل‌های مبتنی بر فرضیه قیمت‌های چسبنده به کار می‌رود، فرضیه‌ای که (چسبندگی قیمت‌ها) از جهات بسیاری شبیه به همان مدل‌هایی است که کلاسیک‌های جدید با آن مخالف بودند. اکنون کینزی‌های جدید می‌توانند تا حدی ادعای اعاده حیثیت نمایند. سنتز جدید، فرض تسویه بازارها را که سولو آن را «محدودیت احمقانه» نامیده است و پژوهش‌های کینزی جدید در مورد قیمت‌های چسبنده نیز درصدد تضعیف آن بودند، کنار گذاشت. همچنین، می‌توان کینزی‌های جدید را مورد انتقاد قرار داد که چرا در دام طعمه کلاسیکی جدید قرار گرفته و به سمت پژوهش‌های بسیار محض و نه به اندازه کافی عملی رفته‌اند. پل کروگمن^۱ (۲۰۰۰)، برنامه‌های پژوهشی کینزی جدید را چنین ارزیابی می‌کند: «اکنون می‌توان توضیح داد که قیمت‌های چسبنده چگونه رخ می‌دهند؛ اما به نظر می‌رسد که دستیابی به پیش‌بینی‌هایی مفید در مورد زمان وقوع و عدم وقوع، یا ارائه مدل‌هایی که از هزینه‌های منو تا یک منحنی فیلیپس واقعی را در بر داشته باشد، چندان نزدیک به نظر نمی‌رسد». حتی به عنوان یکی از اعضای این جریان فکری (کاری) نیز بایستی اذعان کنم که این جمع‌بندی تا حدودی درست است.

۷. از دیدگاه بانکداری مرکزی

اگر خداوند اقتصاددانان کلان را برای حل مشکلات عملی در زمین خلق کرده باشد، در نهایت سن‌پیترو، ما را براساس میزان نوآورهایمان برای مهندسی اقتصاد مورد داوری قرار خواهد داد. بنابراین، بایستی پرسید که آیا توسعه نظریه سیکل‌های تجاری در چند دهه گذشته سیاست‌گذاری اقتصادی را بهبود بخشیده است؟ یا حداقل می‌توان پرسید که آیا پیشرفت‌های اقتصاد کلان، چگونگی مباحثه

1. Paul Krugman

و تحلیل سیاست‌های اقتصادی را در بین اقتصاددانان حرفه‌ای فعال در فرآیند سیاست‌گذاری تغییر داده است؟

می‌توان شواهدی از پاسخگویی به این پرسش‌ها را در کتاب فوق‌العاده لورنس مییر^۱ با عنوان "دوره‌ای در فدرال رزرو"^۲ پیدا نمود. مییر در سال ۱۹۹۶ استادی دانشگاه در دانشگاه واشنگتن و نیز مشاوره عالی اقتصادی را به مدت شش سال به دلیل خدمت در مقام ریاست فدرال رزرو رها کرد. کتاب مییر امکان مشاهده چگونگی نگرش اقتصاددانان فعال در بالاترین سطح از سیاست‌گذاری نسبت به شغل خود و نیز نسبت به روش‌هایی را که برای تحلیل اقتصاد برمی‌گزینند، فراهم می‌آورد.

این کتاب در نهایت این نکته را به خواننده القا می‌کند که بنابر ادعای اقتصاددانان کلاسیک جدید و کینزی جدید، پیشرفت‌های اخیر در نظریه سیکل‌های تجاری، تأثیر بسیار ناچیزی بر سیاست‌گذاری عملی داشته است. تحلیل مییر از نوسانات اقتصادی و سیاست‌گذاری پولی، دقیق و هوشمندانه است، اما هیچ نشانه‌ای از اقتصاد کلان مدرن را در خود ندارد. این دیدگاه بسیار شبیه به دیدگاه کسانی است که در دوران حاکمیت سنتز نئوکلاسیکی-کینزی در دهه ۱۹۷۰ تحصیل کرده و ادبیات آکادمیک پس از آن را نادیده گرفته‌اند. اگر جهان‌بینی مییر فقط مختص به او بود، می‌توانست به عنوان یک دیدگاه منسوخ به سادگی نادیده گرفته شود، اما این طور نیست. این جهان‌بینی، جهان‌بینی مرسوم در بین اقتصاددانانی است که پست‌های بالایی در بانک‌های مرکزی دنیا داشته‌اند.

امروزه، اعتقاد به اینکه بانکداری مرکزی به شدت تحت تأثیر ادبیات پولی تمایز بین قاعده و اختیار^۳ قرار گرفته است (به طور خاص کارهایی در مورد ناسازگاری زمانی که توسط کیدلند و پرسکات (۱۹۷۷) شروع شد) در میان دانشگاهیان نشانه‌ای از به روز بودن محسوب می‌شود. معمولاً دو تغییر نهادی با این نوآوری علمی ارتباط داده می‌شود؛ افزایش استقلال بانک‌های مرکزی در کشورهای مختلف مانند زلاندنو و نیز به‌کارگیری رژیم سیاستی هدف‌گذاری تورم^۴ در بسیاری از بانک‌های مرکزی در گوشه و کنار دنیا. این تغییرات نهادی، خود با پیشرفت‌های سیاست‌گذاری پولی مرتبط

1. Laurence Meyer
2. A Term at Fed
3. Rules-vs-Discretion
4. Inflation Targeting

هستند. بر اساس این استدلال، بایستی از کیدلند و پرسکات به خاطر تورم پایین و پایدار در بسیاری از کشورهایی که در دو دهه اخیر از آن منتفع شده‌اند، تشکر کنیم.

این دیدگاه خودستایانه با دو مشکل مواجه است. نخستین مورد آن است که تغییرات نهادی مشاهده شده در بهترین حالت ارتباط اندکی با موضوعات مطرح شده در متون نظری دارند. یک بانک مرکزی مستقل دقیقاً با یک بانک مرکزی با محدودیت قاعده پولی^۱ قابل انطباق نیست. فدرال رزرو ایالت متحده، بدون وجود حتی یک الزام سیاستی در آن، برای مدت طولانی دارای درجه بالایی از استقلال بوده است. حتی هدف‌گذاری تورم بیشتر یک سیاست مستقل از سوی خود فدرال رزرو و یک راه برای ارتباط با عموم است تا الزامی از سوی یک قانون سیاستی. برنانکی^۲ (۲۰۰۳) این امر را اختیار محدود شده^۳ تلقی می‌کند.

مسئله دوم و البته مهم‌تر آن است که این تغییرات نهادی لزوماً مرتبط با پیشرفت‌های صورت گرفته در ادبیات سیاست پولی نیست. بال و شریدان^۴ (۲۰۰۵) با در نظر گرفتن نمونه‌ای بزرگ از کشورها نشان داده‌اند که به‌کارگیری سیاست هدف‌گذاری تورم، حرکت اخیر به سوی تورم پایین و پایدار را توضیح نمی‌دهد. بایستی پذیرفت که سیاست‌های پولی هم در کشورهایی که از سیاست هدف‌گذاری تورم استفاده کرده‌اند و هم در کشورهای دیگر، پیشرفت کرده است. این پیشرفت جهانی در کاهش تورم می‌تواند به این دلیل باشد که اقتصاد جهانی با شوک‌های مخرب عرضه مانند آنچه در دهه ۱۹۷۰ رخ داد، روبه‌رو نبوده و یا به دلیل این بوده است که بانکداران مرکزی از تجربه تورم بالا در دهه ۱۹۷۰ آموخته‌اند که بایستی با دقت تمام از نرخ‌های تورم بالا اجتناب شود. به هر حال شواهد نشان می‌دهد که هدف‌گذاری تورم یک شرط لازم برای سیاست‌گذاری پولی مناسب تلقی نمی‌شود.

فدرال رزرو زمان آلن گرینسپن^۵ یک نمونه مناسب در این زمینه است. بر اساس مقاله بلایندر و ریس^۶ (۲۰۰۵)، گرینسپن می‌تواند ادعای به حقی را در مورد "بزرگترین بانکدار مرکزی که تاکنون

1. Rule-Bound Central Bank

2. Bernanke

3. Constrained Discretion

4. Ball & Sheridan

5. Alan Greenspan

6. Blinder & Reis

وجود داشته است^۱، داشته باشد. در واقع، سیاست پولی تحت ریاست او از جهات مختلف و به طرز قابل توجهی خوب کار می‌کرد. در طول دوران ریاست او بر فدرال رزرو، گرینسپن از صدور هرگونه قاعده سیاستی^۱ اجتناب کرده و انعطاف‌پذیری را با ارزش‌تر از الزام می‌دانست. گرینسپن (۲۰۰۳) از انتخاب خود چنین دفاع می‌کند: "برخی منتقدین مطرح می‌کنند که این روش سیاستی بسیار غیرمنظم و محتاطانه بوده و توضیح دادن آن نیز مشکل است. برخی بیان می‌دارند که فدرال رزرو می‌باید با محدود کردن اقدامات خود به تجویزهای یک قاعده سیاستی رسمی، در عملیات خود رسمی‌تر عمل کند. این موضوع که هر اقدامی در جهت این خطوط سیاستی الزاماً به بهبود عملکرد اقتصاد منجر می‌شود، بسیار غیر قابل اعتماد است. قوانین در ذات خود ساده‌اند، و زمانی که عدم اطمینان‌های مشخص و متغیری در محیط اقتصادی وجود دارد، نمی‌توان آنها را با الگوهای مدیریت ریسک که برای سیاست‌گذاری بسیار مناسب‌تر است، جایگزین کرد." به‌رغم ناسازگاری گرینسپن با قواعد سیاستی، در دوره تصدی او بر فدرال رزرو، تورم پایین و با ثبات بود. برخلاف نظریات کیدلند و پرسکات، گرینسپن نشان داد که بانک‌های مرکزی حتی با دارا بودن قدرت صلاحدید قابل توجه نیز می‌توانند به نتایج مطلوبی در زمینه کنترل تورم دست یابند.

۸. از دیدگاه سیاست مالی

تحلیل سیاست مالی نیز برای بررسی اثرات عملی نظریه اقتصاد کلان مناسب است. قوانین کاهش مالیات بوش در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ یک مطالعه موردی مناسب را در این زمینه فراهم می‌آورد، چرا که این دو قانون کاهش مالیات از یک سوی آخرین و جدیدترین تلاش برای ایجاد محرک‌های مالی قابل توجه به‌منظور مبارزه با رکود بوده و از سوی دیگر به عنوان کسی که به مدت دو سال رئیس هیأت مشاوران اقتصادی بوده‌ام، با تحلیل‌های اقتصادی که زیربنای این سیاست‌ها را تشکیل می‌دهند، آشنایی کامل دارم. بایستی گفت که انگیزه‌های زیادی در ورای سیاست مالیاتی بوش وجود داشت. به عنوان مثال، تخفیف مالیاتی تعلق گرفته به خانوارهای دارای کودک^۲ به همان اندازه که ریشه‌های اقتصادی داشت، دارای ریشه‌هایی در فلسفه اجتماعی و سیاسی نیز بود. از آنجا که اقتصاددانان در

1. Policy Rule

2. Child Tax Credit

هیأت مشاوران اقتصادی و خزانه‌داری، متغیرهای زیادی را برای تنظیم این سیاست در نظر گرفته‌اند، ملاحظه کردن ابزارهایی که آنها برای این کار مورد استفاده قرار دادند می‌تواند بسیار روشنگر باشد.

تحلیل اقتصادی طرح مالیاتی بوش با نگاه همزمان به رشد بلندمدت و سیکل‌های تجاری کوتاه‌مدت انجام گرفته است. نگاه بلندمدت بایستی برای دانشجویان مالیه عمومی آشنا باشد. در طرح قانون مالیاتی ۲۰۰۳ پیشنهاد شده بود که مالیات‌گیری مضاعف بر درآمد حاصل از سرمایه شرکت‌ها حذف شود. هر چند در لایحه نهایی مصوب کنگره این هدف به صورت کامل برآورده نشد، اما به‌منظور افزایش عدالت مالیاتی، مالیات بر سود توزیع شده شرکت‌ها به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت. این امر سبب کاهش تورش مالیات سود توزیع نشده شرکت‌ها نسبت به مالیات سود سهام، کاهش تورش مالیات بدهی شرکت‌ها نسبت به مالیات تأمین مالی سرمایه و کاهش تورش مالیات غیر شرکتی نسبت به مالیات شرکتی شد. این قانون همچنین سبب تغییر بیشتر جهت‌گیری مالیاتی از مالیات بر درآمد به سمت مالیات بر مصرف شد. هدف اخیر با ادبیات جا افتاده‌ای در مالیه عمومی (به عنوان مثال، دیاموند و میرلیز^۱ ۱۹۷۱، اتکینسون و استیگلیتز^۲ ۱۹۷۶، فلدستین^۳ ۱۹۷۸ و چملی^۴ ۱۹۸۶) بسیار سازگار بوده و یک موضوع جدید در حوزه نظریه‌های اقتصادی محسوب نمی‌شود. سه دهه پیش اتکینسون و استیگلیتز بیان داشتند که یک "فرض سنتی و مرسوم در خصوص برتری مالیات بر مصرف نسبت به مالیات بر درآمد" وجود دارد.

اما چیزی که بیشتر با این مقاله مرتبط است، تحلیل کوتاه‌مدت سیاست مالیاتی است. همزمان با ورود رئیس جمهور جرج دبلیو بوش به کاخ سفید در سال ۲۰۰۱ و پس از ترکیدن حباب بازار بورس دهه ۱۹۹۰، اقتصاد آمریکا در حال ورود به فاز رکودی بود. در این شرایط، یکی از اهداف سیاست کاهش مالیات، تحریک اقتصاد برای بهبود و اشتغال بیشتر بود. هنگامی که جرج بوش قانون اصلاح مالیات بر رشد و مشاغل^۵ را امضا کرد، سیاست اتخاذ شده را به صورت زیر تشریح کرد: "زمانی که مردم پول بیشتری در اختیار داشته باشند، می‌توانند آن را صرف خرید کالاها و خدمات نمایند، و

-
1. Diamond & Mirrlees
 2. Atkinson & Stiglitz
 3. Feldstein
 4. Chamley
 5. Jobs & Growth Tax Relief Reconciliation

هنگامی که آنها کالاها و خدمات بیشتری را در جامعه تقاضا نمایند، شخص دیگری این کالا و یا خدمات اضافی را تولید خواهد کرد و زمانی که کسی آن کالاها یا خدمات را تولید نماید، برخی دیگر از افراد شانس بیشتری برای پیدا کردن شغل خواهند داشت.^۱ این منطق ذاتاً یک منطق کینزی است. در این شرایط از هیأت مشاوران اقتصادی (CEA)^۱ درخواست شد تا به صورت کمی نشان دهند که کاهش مالیات به چه میزان بیکاری را تحت تأثیر قرار خواهد داد. ما این درخواست را با استفاده از یک مدل اقتصاد کلان رایج پاسخ دادیم. مدل خاصی که مورد استفاده قرار دادیم، مدلی است که توسط شرکت مشاوران اقتصاد کلان^۲ (این شرکت توسط لورنس میسر پیش از ریاست او بر فدرال رزرو تأسیس و اداره می‌شد) طراحی و مورد استفاده قرار می‌گرفت. این مدل برای مدتی طولانی حتی پیش از ریاست من، توسط کارکنان CEA مورد استفاده قرار می‌گرفت و در واقع، این مدل به مدت تقریباً دو دهه تحت حاکمیت هم جمهوری خواهان و هم دموکرات‌ها مورد استفاده قرار گرفته بود. انتخاب این مدل خاص چندان انتخاب سختی نبود؛ چرا که مدل شرکت مشاوران اقتصاد کلان شبیه به مدل‌های دیگر اقتصاد کلان مانند مدل FRB/US است که توسط فدرال رزرو طراحی و مورد استفاده قرار می‌گیرد. از دید تاریخی، این مدل‌ها نوادگان مستقیم مدل‌های اولیه‌ای هستند که توسط کلاین، مودگلیانی و اکستین مورد استفاده قرار گرفته‌اند. پژوهش‌های انجام شده توسط کلاسیک‌های جدید و کینزی‌های جدید کمترین تأثیر را بر ساختار این مدل‌ها گذاشته است.

واقعیت سیاست‌گذاری اقتصاد کلان، می‌تواند برای کسانی که بیشتر زندگی حرفه‌ای خود را در دانشگاه گذرانده‌اند، دلسردکننده باشد. واقعیت تلخ آن است که پژوهش‌های سه دهه اخیر تنها اثرات ناچیزی بر تحلیل عملی سیاست‌های پولی و مالی داشته است. دلیل این امر آن نیست که اقتصاددانان حاضر در عرضه سیاست پیشرفت‌های اخیر را نادیده می‌گیرند. برعکس، کارکنان فدرال رزرو شامل برخی از بهترین Ph.D. های جوان بوده و هیأت مشاوران اقتصادی (CEA) نیز، هم تحت رهبری جمهوری خواهان و هم تحت رهبری دموکرات‌ها، بهترین استعدادها را از بهترین دانشگاه‌های کشور جذب کرده است. این واقعیت که پژوهش‌های مدرن اقتصاد کلان به صورت گسترده‌ای در

1. Council of Economic Advisers

2. Macroeconomic Advisers

سیاست‌گذاری عملی به کار نمی‌روند، به این دلیل است که این پژوهش‌ها بیشتر به بررسی شواهدی بدهی می‌پردازد که برای سیاست‌گذاری چندان مفید نیستند. در واقع، یک پژوهش ممکن است به‌عنوان یک پژوهش علمی بسیار موفق باشد، اما نوآوری قابل توجهی در مهندسی اقتصاد کلان نداشته باشد.

۹. در کلاس درس

در آن سوی راهروهای قدرت در پایتخت‌های جهان، جای دیگری که حرفه اقتصاد می‌کوشد تا تولیدات خود را به مشتریان گسترده‌تری بفروشد، همان کلاس‌های درس دوره کارشناسی است. اساتیدی که عمدتاً برای دانشجویان دوره کارشناسی تدریس می‌کنند، حرفه ما را تولیدکردن شهروندانی می‌دانند که در مورد اصول سیاست‌گذاری خوب به اندازه کافی آگاه هستند. سرفصل‌هایی که توسط اساتید انتخاب می‌شود، همان چیزی است که فکر می‌کنیم نسل بعدی رأی‌دهندگان لازم است بدانند.

دانشجویان کارشناسی نیز همانند سیاست‌گذاران، عموماً علاقه ناچیزی به نظریه‌های اقتصادی به دلیل خود نظریه‌ها دارند. در عوض، بیشتر علاقه‌مند به دانستن این مطلب هستند که جهان واقعی به چه شکل کار می‌کند و چگونه یک سیاست عمومی می‌تواند عملکرد اقتصادی را بهبود بخشد. برخلاف تعداد معدودی از دانشجویان که در سودای تحصیلات تکمیلی و انتخاب شغلی با عنوان اقتصاددان دانشگاهی‌اند، اغلب دانشجویان کارشناسی بیشتر از دیدگاه یک دانشمند، دارای دیدگاه یک مهندس هستند. بنابراین، توجه به مطالبی که برای دانشجویان دوره کارشناسی تدریس می‌کنیم، می‌تواند در این زمینه مفید باشد. طبیعتاً می‌توان گفت که هیچ جایی نیز بهتر از کتاب‌های رایج دوره کارشناسی نمی‌توانیم مشاهده کنیم که چه مطالبی را برای این دانشجویان تدریس می‌کنیم.

به عنوان مثال، کتاب‌های مورد استفاده برای تدریس اقتصاد کلان میانه را مورد توجه قرار دهید. برای یک نسل پیش، سه کتاب اصلی اقتصاد کلان، کتاب‌های روبرت گوردن^۱، روبرت هال^۲ و

1. Robert Gordon

2. Robert Hall

جان تیلور^۱ و نیز کتاب دورنبوش^۲ و استنلی فیشر^۳ بود. در حال حاضر سه کتاب پر فروش کتاب‌های الیور بلانچارد^۴، آندرو آبل^۵ و بن برنانکی و کتاب منکیو هستند. موضوع مشترک در مورد این کتاب‌ها این است که هر شش کتاب توسط اقتصاددانانی نوشته شده‌اند که حداقل یکی از آنها تحصیلات تکمیلی خود را در دانشگاه MIT به عنوان یک مدرسه اقتصادی برجسته که سنت اقتصاد کلان غالب در آن همان سنت سامونلسون و سولو است، گذرانده است. نظریه اساسی که در تمام این کتاب‌ها به دانشجویان لیسانس آموزش داده می‌شود، نسخه‌ای از عرضه و تقاضای کل است، نظریه تقاضای کلی که تدریس می‌شود نیز همان مدل IS-LM است. می‌توان همان نتیجه‌گیری را از دنبال کردن کتاب‌های درسی رایج برای دانشجویان تازه وارد اقتصاد نیز انجام داد؛ نوسانات اقتصادی کوتاه‌مدت را می‌توان به بهترین شکل از طریق برخی نسخه‌های سنتز نئوکلاسیکی - کینزی درک نمود.

در این مقاله نمی‌خواهم عنوان کنم که آموزش اقتصاد کلان، همزمان با توسعه در این رشته رشد نکرده است. کتاب‌های درسی امروز نسبت به کتاب‌های سی سال پیش تأکید بیشتری بر نظریه سیاست‌های پولی کلاسیک، مدل‌های رشد و نقش انتظارات دارند. در حال حاضر اطمینان کمتری نسبت به نتایج اجرای سیاست‌ها وجود دارد و قواعد سیاستی نسبت به سیاست‌های تشخیصی مالی و پولی بیش از گذشته مورد تأکید قرار دارد (با وجود نبود شواهد کافی مبنی بر اهمیت عملی قواعد سیاستی) اما چارچوب اصلی که به دانشجویان مدرن آموزش داده می‌شود، تا در مورد سیکل‌های تجاری آگاهی کسب کنند، بسیار شبیه به نسل اولیه مدل‌های کینزی است.

یک استثنا در این مورد، کتاب میانه نوشته شده توسط روبرت بارو است که نخستین ویرایش آن در ۱۹۸۴ منتشر شد. کتاب بارو یک مقدمه روشن و ساده از رویکرد نیوکلاسیکی به اقتصاد کلان را برای دانشجویان لیسانس فراهم می‌آورد. هرچند مدل‌های کینزی نیز در این کتاب مشاهده شده است، ولی این مدل‌ها به صورتی مختصر، با تأکید کم و بسیار دیر در کتاب ارائه شده‌اند. هنگامی که این کتاب منتشر شد، تحسین و توجه زیادی را به خود جلب نمود؛ اما با وجود اینکه بسیاری از

-
1. John Taylor
 2. Rudiger Dornbusch
 3. Stanley Fischer
 4. Olivier Blanchard
 5. Andrew Abel

اقتصاددانان کلان کتاب را خوانده و تحت تأثیر آن قرار گرفتند، تعداد بسیار کمتری آن را برای تدریس به دانشجویان خود انتخاب نمودند. در واقع، انقلاب کلاسیکی جدیدی که بارو انتظار داشت در آموزش اقتصاد کلان رخ دهد، به وقوع نپیوست و کتاب او نتوانست رقابتی جدی با کتاب‌های درسی رایج زمان خود داشته باشد.

عدم وقوع تحول در آموزش اقتصاد کلان درست برعکس آن چیزی است که نیم قرن پیش اتفاق افتاد. در آن زمان ویرایش اول کتاب ساموئلسون با هدف معرفی انقلاب کینزی به دانشجویان کارشناسی در سال ۱۹۴۸ چاپ شد و اساتید دانشگاه به سرعت و با عشق و علاقه رویکرد جدید را پذیرفتند. در عوض، ایده‌های کلاسیک جدید و کینزی جدید نتوانسته‌اند نحوه آموزش دانشجویان کارشناسی را به صورت اساسی تغییر دهند.

۱۰. میزان تشابه با دانش دندانپزشکی

جان مینارد کینز (۱۹۳۱) در اظهار نظری کاملاً مشهور بیان داشت که "اگر اقتصاددانان بتوانند حرفه خود را همانند قشری فروتن و شایسته در سطح دندانپزشک‌ها تصور کنند، بسیار باشکوه خواهد بود." در واقع، او ابراز امیدواری کرد که علم اقتصاد کلان به یک نوع مفید و معمول از مهندسی تبدیل شود. در این آرمان‌شهر، اجتناب از رکود اقتصادی کاری راحت و بی دردسر مانند پُر کردن یک دندان خواهد بود.

پیشرفت‌های مهم در اقتصاد کلان در چند دهه اخیر شباهت بسیار کمی به دندانپزشکی داشته است. پژوهش‌های کلاسیک جدید و کینزی جدید نیز تأثیر ناچیزی بر اقتصاددانان کلان عملی که وظیفه سخت و پُر دردسر اعمال سیاست مالی و پولی واقعی را بر عهده دارند، گذاشته است. همچنین، تأثیر کمی بر اساتیدی داشته است که سیاست‌های اقتصاد کلان را به رأی‌دهندگان آینده هنگام ورود به تحصیلات دوره کارشناسی آموزش می‌دهند. از دید مهندسی اقتصاد کلان، پژوهش‌های صورت گرفته در چند دهه گذشته مانند یک تغییر مسیر بی‌فرجام و اشتباه بوده است.

ولی از یک دید انتزاعی‌تر به علم اقتصاد کلان، می‌توان به این پژوهش‌ها به صورت مثبت‌تری نگاه کرد. اقتصاددانان کلاسیک جدید در نشان دادن محدودیت‌های مدل‌های بزرگ اقتصاد کلان کینزی و نیز تجویزهای سیاستی مبتنی بر این مدل‌ها موفق بودند. این اقتصاددانان توانستند توجهات

لازم را به اهمیت انتظارات و قواعد سیاستی جلب کنند. اقتصاددانان کینزی جدید، مدل‌های بهتری را برای توضیح اینکه چرا دستمزدها و قیمت‌ها در تسویه کردن بازارها با شکست مواجه شده و به صورت عمومی‌تر، اینکه کدام نوع از نقایص بازار برای درک نوسانات اقتصادی در کوتاه‌مدت ضروری است، ارائه دادند. هر چند تنش میان این دو دیدگاه، همیشه متمدانه نبوده، ولی شاید سازنده بوده است، به بیان دیگر، همان‌گونه که رقابت بر خروجی بازار مؤثر است، بر پیشرفت علم نیز مؤثر است.

بینش حاصل از این پژوهش‌ها، در شکل‌گیری سنتز جدیدی که هم‌اکنون در حال پیشرفت بوده و در نهایت تبدیل به زیر بنای نسل بعدی مدل‌های اقتصاد کلان خواهد شد، مؤثر بوده است. برای کسانی که هم از دید مهندسی و هم از دید علمی علاقه‌مند به اقتصاد کلان هستند، می‌توان ظهور سنتز جدید را به عنوان علامتی مثبت از پیشرفت‌های آینده در هر دو حوزه، تلقی کرد. همچنان که به آینده نظر می‌کنیم، فروتنی و شایستگی همچنان ایده‌آلهایی خواهند بود که اقتصاددانان کلان می‌توانند با اتکا به آن دانش اقتصاد کلان را ارتقا دهند.

■ از استیون براون^۱، جیمز هاینس^۲، دونالد مارون^۳، دیوید رومر^۴، آندری شیفر^۵، تیموتی تیلور^۶، تیلور^۶، مایکل والدمن^۷ و نوام یاجمن^۸ به خاطر اظهار نظرهای سازنده تشکر می‌کنم.

-
1. Steven Braun
 2. James Hines
 3. Donald Marron
 4. David Romer
 5. Andrei Shleifer
 6. Timothy Taylor
 7. Michael Waldman
 8. Noam Yuchtman

منابع

- 1- Akerlof, George A. and Yellen, Janet L. (1985). A Near-Rational Model of the Business Cycle with Wage and Price Inertia. *Quarterly Journal of Economics*. Suppl., 100, pp. 823-838.
- 2- Atkinson, A.B., and Stiglitz, J.E. (1976). The Design of Tax Structure: Direct versus Indirect Taxation. *Journal of Public Economics* 6, pp. 55-75.
- 3- Ball, Laurence, and Romer, David (1990). Real Rigidities and the Non-Neutrality of Money. *Review of Economic Studies*. 57:2, pp. 183-203.
- 4- Ball, Laurence, and Sheridan, Niamh (2005). Does Inflation Targeting Matter? in Ben S. Bernanke, and Michael Woodford, editors, *The Inflation-Targeting Debate*, University of Chicago Press.
- 5- Barro, Robert. (1977). Unanticipated Money Growth and Unemployment in the United States. *American Economic Review*. March, 67:2, pp.101-115.
- 6- Barro, Robert J. and Grossman, Herschel (1971). A General Disequilibrium Model of Income and Employment. *American Economic Review*. March, 61:1, pp. 82-93.
- 7- Bernanke, Ben S. (2003). Constrained Discretion and Monetary Policy. Remarks before the Money Marketeters of New York University, New York, New York, February 3.
- 8- Blanchard, Olivier Jean and Nobuhiro Kiyotaki. (1987). Monopolistic Competition and the Effects of Aggregate Demand. *American Economic Review*. September, 77:4, pp. 647-666.
- 9- Breit, William, and Barry T. Hirsch. (2004). *Lives of the Laureates*, 4th edition, Cambridge, MA: MIT press.
- 10- Chamley, Christophe. (1986). Optimal Taxation of Capital Income in General Equilibrium with Infinite Lives. *Econometrica*. May, 54:3, pp.607-622.
- 11- Clarida, Richard., Gali, Jordi and Gertler, Mark (1999). The Science of Monetary Policy: A New Keynesian Perspective. *Journal of Economic Literature*. December, 37:4, pp. 1661-1707.

- 12- Diamond, Peter A. and Mirrlees, James A. (1971). Optimal Taxation and Public Production II: Tax Rules. *American Economic Review*, June, 61:3, pp. 261-278.
- 13- Feldstein, Martin. (1978). The Welfare Cost of Capital Income Taxation. *Journal of Political Economy*, April, 86:2, Part 2, pp. S29-S51.
- 14- Fischer, Stanley. (1977). Long-term Contracts, Rational Expectations, and the Optimal Money Supply Rule. *Journal of Political Economy*. February, 85:1, pp. 191-205.
- 15- Friedman, Milton. (1957). *A Theory of the Consumption Function*. Princeton: Princeton University Press.
- 16- Friedman, Milton. (1968). The Role of Monetary Policy. *American Economic Review*. March, 58:1, pp. 1-17.
- 17- Friedman, Milton and Schwartz, Anna Jacobson. (1963). *A Monetary History of the United States, 1867-1960*. Princeton: Princeton University Press.
- 18- Garfield, Eugene. (1990). Who Will Win the Nobel Prize in Economics? Here a Forecast Based on Citation Indicators. *Current Contents* 11, Institute for Scientific Information.
- 19- Goodfriend, Marvin and King, Robert. (1997). The New Neoclassical Synthesis and the Role of Monetary Policy. *NBER Macroeconomics Annual*, pp. 231-283.
- 20- Greenspan, Alan. (2003). Monetary Policy under Uncertainty. Remarks at a symposium sponsored by the Federal Reserve Bank of Kansas City, Jackson Hole, Wyoming, August 29, 2003.
- 21- Hicks, John R. (1937). Mr. Keynes and the 'Classics'. *Econometrica*. April, 5:2, pp. 147-59.
- 22- Hume, David. (1752). *Of Money*. in *Essays*. London: George Routledge and Sons.
- 23- Keynes, John Maynard. (1931). *Essays in Persuasion*. New York: Norton.
- 24- Klammer, Arjo. (1984). *Conversations with Economists*. Totowa, NJ: Rowman and Allanheld.
- 25- Klein, Lawrence R. (1946). Macroeconomics and the Theory of Rational Behavior. *Econometrica*. April, 14:2, pp. 93-108.

- 26- Krugman, Paul. (2000). How Complicated Does the Model Have to Be? *Oxford Review of Economic Policy* 16, No. 4, pp. 33-42.
- 27- Kydland, Finn, and Prescott, Edward C. (1977). Rules Rather Than Discretion: The Inconsistency of Optimal Plans. *Journal of Political Economy*, June, 85:3, pp. 473-492.
- 28- Kydland, Finn, and Prescott, Edward C. (1982). Time to Build and Aggregate Fluctuations. *Econometrica*. November, 50:6, pp. 1345-1371.
- 29- Long, John. B. and Plosser, Charles (1983). Real Business Cycles. *Journal of Political Economy*. February, 91:1, pp. 39-69.
- 30- Lucas, Robert E, Jr. (1973). Some International Evidence on Output-Inflation Tradeoffs. *American Economic Review*. June, 63:3, pp. 326-34.
- 31- Lucas, Robert E. Jr. (1976). *Econometric Policy Evaluation: A Critique*. Carnegie Rochester Conference Series on Public Policy. 1, pp. 19-46.
- 32- Lucas, Robert E., Jr. (1980). The Death of Keynesian Economics. *Issues and Ideas* (University of Chicago, Chicago, IL). Winter, pp. 18-19.
- 33- Lucas, R.E. Jr. and Sargent, T.J. (1979). After Keynesian Macroeconomics. *Federal Reserve Bank of Minneapolis Quarterly Review*. Spring, 3:2, pp. 1-16.
- 34- Malinvaud, Edmund. (1977). *The Theory of Unemployment Reconsidered*. Oxford: Blackwell.
- 35- Mankiw, N. Gregory. (1985). Small Menu Costs and Large Business Cycles: A Macroeconomic Model of Monopoly. *Quarterly Journal of Economics*. May, 100:2, pp. 529-537.
- 36- McCallum, Bennett T., and Nelson, Edward. (1999). An Optimizing IS-LM Specification for Monetary Policy and Business Cycle Analysis. *Journal of Money, Credit and Banking*. August, 31:3, Part 1, pp. 296-316.
- 37- Meyer, Laurence H. (2004). *A Term at the Fed: An Insider's View*. New York: Harper-Collins.
- 38- Modigliani, Franco. (1944). Liquidity Preference and the Theory of Interest and Money. *Econometrica*. January, 12: 1, pp. 45-88.
- 39- Phelps, Edmund. (1968). Money Wage Dynamics and Labor Market Equilibrium. *Journal of Political Economy*. July/August, 76:4, pt. 2, pp. 678-711.

- 40- Pigou, Arthur. (1927). *Industrial Fluctuations*. London: Macmillan and Company.
- 41- Quandt, Richard E. (1976). Some Quantitative Aspects of the Economics Journal Literature. *Journal of Political Economy*. August, 84:4, pt. 1, pp. 741-55.
- 42- Romer, Paul. (1986). Increasing Returns and Long Run Growth. *Journal of Political Economy*. October, 94:5, pp. 1002-37.
- 43- Samuelson, Paul A. (1948). *Economics: An Introductory Analysis*. New York: McGraw-Hill.
- 44- Samuelson, Paul. A. (1988). Keynesian Economics and Harvard: In the Beginning. *Challenge: The Magazine of Economic Affairs*. July/August, 31, pp. 32-34.
- 45- Samuelson, Paul A. and Solow, Robert M. (1960). Analytical Aspects of Anti-Inflation Policy. *American Economic Review*. May, 50:2, pp. 177-194.
- 46- Sargent, Thomas J. and Wallace, Neil (1975). Rational Expectations, the Optimal Monetary Instrument, and the Optimal Money Supply Rule. *Journal of Political Economy*. April, 83:2, pp. 241-54
- 47- Solow, Robert M. (1980). On Theories of Unemployment. *American Economic Review*. March, 70:1, pp. 1-11.
- 48- Summers, Robert and Heston, Alan. (1991). The Penn World Table (Mark 5): An Expanded Set of International Comparisons, 1950-1988. *Quarterly Journal of Economics*. May, 106:2, pp. 327-68.
- 49- Taylor, John B. (1980). Aggregate Dynamics and Staggered Contracts. *Journal of Political Economy*. February, 88:1, pp. 1-23.
- 50- Woodford, Michael. (2003). *Interest and Prices*. Princeton: Princeton University Press.